

عزازیل هنوز تنها است

اجازه بدهید پیش از آغاز سخن ، يك اعتراض و ایراد مقدر به اینگونه مجالس را با بیان مقدمه‌ای جواب گویم . هرآنموز و عرعامی ساده دلی میداند که حدیث فساد و معصیت آدمی بلائی نیست که فقط در روزگار ما برپشته زمین نازل شده باشد . قرنها پیش ، و در نخستین ادوار خلقت که هنوز آثاری از تمدن و تجدد بشکل امروزی وجود نداشت بنا بر وایت مصنف « تفسیر پاك » وقتی فرشتگان بزمین نگرینته اهل زمین را فرق در معصیت و فساد دیدند ، گفتند یارب ، ما گفته بودیم که در زمین آدمیانی آفرینی که گناهان و تپاهی‌ها کنند و اینک می‌بینی که چه میکنند . خداوند به ایشان گفت از میان خود سه فرشته را که پارسا تر و خوشترین دارتر از همه باشند بگزینید ، تا من همان شهوت که اندر فرزندان آدم نهاده‌ام اندرین فرشتگان بنهم و سپس ایشان را بزمین فرستم ، اگر ایشان خود را از گناهان نگاه دارند و نگاه نتوانند داشتن ، آنگاه شما را رسد که بر فرزندان آدم زبان‌درازی کنید . ایشان سه فرشته بنام هاروت و ماروت و عزازیل اختیار کردند و ایزد تعالی شهوت اندر ایشان مرکب کرد . هاروت و ماروت بزمین آمدند و چنان به گناه و معصیت آلوده شدند که بدون یاد میانی ادبیس رخصت یازگشتن به آسمان نیافتند اما عزازیل از همان آغاز چون آن شهوت در خویشش بدیده دچار حیا شد . گویند او از شرم خداوند سراندر پیش افکنده و تاقیامت سر بر نیارد .

آنروز که این ماجرا رخ داد نه سینما و تلویزیونی وجود داشت و نه اینهمه مطبوعات و تصاویر افوازی و عابد فریب و رنگارنگ ، اما امروز که همه این ابداعات یا ترندهای خاص و چشمگیر سعی و بصری بظهور رسیده گناهکاران زمینی می‌توانند دل فوری داوند که نه تنها عزازیل همچنان سر بریزر افکنده است ، بلکه سایر افلاکیان نیز گویی از شدت شرم و حیا و از ترس اینکه مبادا فسق و فجور زمینیان به ایشان سرایت کند وظیفه نظارت و مراقبت و حسابرسی و یادداشت اعمال خاکیان را بکسره رها کرده‌اند . دوستی میگفت حدیث و حکایت هاروت و ماروت در هر مصری بشکل خاص خود تکرار میشود و از اینگونه نشت و بیرخواست‌ها و مصلحت اندیشی‌ها نیز هیچگاه حاصلی چنانکه باید و شاید بر نخواهد خاست . بنظر او تنها خیر و خدمتی که از دست وزیران اهل نظر بر میآید آنستکه لااقل روایتگر دقیق و باانصاف حادثات دنیای خویش باشند و چشم‌اندازهای را بنظر آنچه به سرافکندگی عزازیل انجامید بشیوه‌ای که در حیطه قدرت و امکان ایشان است برای عبرت آیندگان تصویر کنند . شاید کمترین فایده این کار آنستکه عزازیل در زمانه ما احساس تنهایی نخواهد کرد و احساس وجود کسانیکه در سیاره زمین از حیرت و حالتی نظیر شرم و خجلت او رنج می‌برند دل غم‌دیده‌ها را تسکین خواهد داد .

آسیب‌پذیرترین و شکننده‌ترین نهادهای اجتماع در معرض ضربات مهلکی قرار میگیرند در حقیقت آن شیطان دروغ وعده و قتل وضع و رنگ آمیزی که با هنر دین و ایمان هر مرفوزن است در عصر ما در قالب مطبوعات و فیلمها و تصاویر پر نقش و نگاری جلوه میکند که از اصل خود دور مانده‌اند و شکل و هیوه‌ها آنرا تمدن آفت زده غرب برای جوامع افسون شده شرق به‌ارمغان آورده است . هرگاه مصنف تذکره الاولیاء ظهور چنین پدیده‌ای را در عرصه زندگی بشر پیش‌بینی میکرد شاید داستان حلول روح شیطان را در جسم آدمی بگونه‌ای دیگر تشریح مینمود .

فردالدین عطار در تذکره الاولیاء نقل میکند که چون آدم و حوا بهم رسیدند و توبه ایشان قبول افتاد روزی آدم بدنبال کاری رفت . ابلیس بچه خود را که خناس نام داشت پیش حوا آورد و گفت مرا مهمی پیش آمده است بچه مرا نگاه‌دار تا باز آیم . ابلیس برفت چون آدم باز پس آمد پرسید که این کیست ؟ گفت فرزند ابلیس است که بن سیرده است . آدم او را ملامت کرد که چرا سخن شیطان پذیرفتی ، و در خشم شد و آن بچه را بکشت و پاره‌پاره کرد و هر پاره‌ای از اشاخ درختی بیابوخت و برفت .

ابلیس باز آمد و گفت فرزند من کجاست ؟ حوا احوال بازگفت ، و گفت که آدم او را پاره‌پاره کرده است . در دم ابلیس فرزند را آواز داد خناس بهم پیوست و زنده شد و پیش ابلیس آمد . دیگر باره حوا را گفت فرزند مرا قبول کن که مهمی دیگر دارم . حوا قبول نمیکرد . ابلیس به شقاعت وزاری پیش آمد تا حوا قبول کرد پس ابلیس برفت و آدم بیامد ، باز خناس را بدید ، پرسید که چیست ؟ حوا احوال بازگفت . آدم حوا را برنجانید و گفت

سخن از مطبوعات و خانواده است و چنین بجای در مشمول عنوان وسیع‌تری می‌گنجد که همانا مسائل ارتباط جمعی و مردم است . مطبوعات تخصصی و طبقاتی که برای قشرهای محدودی از اجتماع منتشر میشود و بررسی و سنجش کار ایشان به بحث جداگانه‌ای نیاز دارد سخنی نمی‌گوئیم . آنچه موضوع بحث ماست مطبوعات عمومی و نشریاتی است که با قشرهای وسیعی از مردم سروکار دارد . مطبوعات را بر طبق يك تعریف رسمی عامل مؤثری برای نشر حقائق و ارشاد و هدایت جامعه می‌شناسند اما در جامعه‌ای که تحمل حقائق وجود ندارد نشر حقائق هم محلی از اعراب پیدا نمیکند ، و تراژدی سقوط و تنزل کیفی مطبوعات از همین‌جا شروع میشود ، یعنی در چنین شرائطی مطبوعات اندک اندک بنوعی دست افزار حقیرمادی در راه حصول مقاصد بازرگانی، و به وسیله‌ای برای اعمال اغراض و منافع شخصی و بندوبست و مواضعه تبدیل میشود . روزنامه نگاری که از ادای رسالت واقعی خود طرفی نبسته در پشت سنگر منافع کاسبکارانه موضع میگیرد و در اینحال آنچه از طریق جریده او به‌اعناق وجدان اجتماع رسوخ میکند فضائل گرانقدری چون شجاعت و درستی و صداقت و بیداری و بایمردی نیست بلکه دملمه‌ها و وسوسه‌های پر رنگ و نیرنگی است که تنها بقصد بازرگرمی و مردم فریبی و شکار مشتری ، مشاطله‌گر و نقش‌آفرین صفحات مطبوعات و مجلات میشود و تدریجا جامعه را از لحاظ روحی و اخلاقی خلع سلاح میکند .

اگر سلامت فکری و حریم حرمت اندیشه را استوارترین ارکان دوام و قوام خانواده بشناسیم ، پرواضح است که خطر مطبوعات ناسالم در چنین شرائطی بیش از همه موجودیت خانواده را تهدید میکند و خانواده بعنوان

نمیدانم چه سراسر در این که فرمان من نمی‌بری و از آن دشمن خدای میبری و فریفته سخن او می‌شوی. پس فرزند شیطان را دیگر بار بگشت و بسوخت و خاکستر او را نیمی به آب انداخت و نیمی بیاد داد و برفت. ابلیس باز آمد و فرزند طلیبد. حوا حال بگفت. ابلیس دوباره فرزند را آواز داد و آن اجزاء او بهم پیوست و زنده شد و پیش ابلیس نشست. ابلیس دوباره حوا را گفت که فرزند من نگهدار، حوا او را قبول نمی‌کرد و میگفت که آدم مرا هلاک کند، ابلیس دیگر بار او را سوگند داد تا حوا قبول کرد، ابلیس برفت. برای بار سوم آدم بیامد، و خناس را بیدید، و درخشم شد و به حوا گفت خدای داند تا چه خواهد بود که سخن شیطان می‌شوی و سخن من نمی‌شوی. پس کار را یکسره کرد یعنی خناس را بگشت و قلیه کرد و یک نیمه خود بخورد و یک نیمه دیگر به حوا داد. چون ابلیس باز آمد و فرزند طلیبد حوا حال بازگفت که آدم او را قلیه کرد، و یک نیمه من خوردم و یک نیمه آدم... ابلیس گفت مقصود من همین بود تا خود را در درون آدم راهم چون سینه او مقام من شد مقصود من حاصل گشت چنانکه حق تعالی در کلام قدیم خود یاد میکند الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس...

چنین بود قصه‌ای که عطار آورده است، و ای عجب که آن آرزوی دیرپای بشری در مورد تساوی مقام زن و مرد ظاهراً در این قصه بشکلی طنز آمیز تحقق پذیرفته است، یعنی چنین معلوم میشود که از نظر عطار تنها چیزی که زن و مرد یک خانواده برای همیشه و در طول قرون و اعصار متساویاً از آن برخوردار خواهند بود همانا دونه قلیه‌ای است که از گوشت و پوست فرزند شیطان در طبیعت ایشان مخمر شده است. هر دوی ایشان یک نسبت در برابر وسوسه و افسون شیطان آسیب پذیرند و هیچکدام از خطا و لغزش ایمن نیستند منتها ظاهراً در زمانه ما قلیه‌ای که در اعماق وجود انسانها هضم و جذب میشود همانا معجون ناسالمی است که بعضی از مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی بابت آموزیهای خود در غرق مردان و زنان روزگار ما تزریق میکنند و بداند است که فرزندی که در چنین شرایطی پابره وجود میگردد خواهی نخواهی اجزائی از آن قلیه لعنتی را در وجود خویش جذب خواهد کرد. از اینجاست که میتوان بیک درد بزرگ روزگار ما اشاره کرد. آن درد بزرگ اینست که در بعضی از موارد وسائل ارتباط جمعی ما بجای اینکه دلالت آرزوی مردم و راهنمای افکار و اذهان مردم بخیر و سعادت و بهروزی باشد خود باعث بددلت و ارشاد از طرف مردم دارند.

اینجا باز قصه‌ای دیگر از عطار بیامد که در شرح حال ابوحنیفه گوید روزی میگشتم، کودکی را دیدم که در گل مانده بود گفت گوشه‌دار تا نیفتی، کوزه‌گفت افتادن من سهل است اگر بیفتم تنها باشم، اما تو گوشه‌دار که اگر پای تو بلغزد همه مسلمانان که از من تودر آینه نظر کنند و برخاستن همه دشوار بود.

می‌بینید که این حکایت نیز در زمانه ما مصداقی شگفت پذیرفته است. اگر فرد یا افرادی از یک خانواده بقره ذلت و بدنای سقوط کنند شاید جبران آن ممکن باشد و حداقل اینست که سایر خانواده‌ها را از آنگاه چنین فلاکتی احتمال ایمنی هست اما اگر مریدان افکار عمومی که مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی جزئی از ایشان بشمارند و رشد فکری جامعه و بطریق اولی حیات روحی و معنوی خانواده‌ها قائم به وجود ایشان است خود به سراسیمه گمراهی و بیراهی در غلطند و جامعه‌ای را نیز بدنال خویش به قره دام بلا یکشانند میتوان گفت که فاجعه‌ای، و بدست کم یک ناپنجاری بزرگ روی نموده است.

اولین ثمره این ناپنجاری همان حالتی است که امیل دورکهایم آنرا بالغت «آنومی» توصیف کرده است و همانطور که حضار محترم میدانند معنی این لغت بطور ساده، بی‌معیاری و ناسازمندی است. صاحب نظری در تشریح این اصطلاح گوید وقتی که مردم احساس میکنند، بوسائلی برای راهنمایی احتیاج دارند و این وسائل را نمی‌یابند، یا وقتی که خود را ناگزیر از این بی‌بینند که با انتظارات متضاد روبرو بشوند، و متوجه میشوند که تحقق و تأمین آنها غیر ممکن است دچار حالت «آنومی» میشوند.

ما بیانی می‌بینیم که در بعضی از جوامع در حال رشد، و حتی در معدودی از جوامع پیشرفته وسائل ارتباط جمعی بدلالی که مجال ذکر آن در اینجا نیست و خود ناشی از شرایط و اوضاع و احوال در پیوستگی با سایر

نهادهای اجتماعی است از روبرو شدن با بسیاری از واقعات و طرح و تشریح حقائق محیط خویش و برخورد صریح با بسیاری از مسائل جدی روز طفره می‌روند و در عوض سعی میکنند تا ذهن بینندگان و خوانندگان را با اشتغال به مباحثی چون سکس و سینما و مضامین پیش یا افتاده و مبتدلی نظیر آنچه غزالی را سرافکنده کرده سرگرم و مشغول کنند، و طبیعی است که دانسته و نادانسته از این راه انتظارات و تمایلاتی به استفاده از آزادیهای افسار گسیخته تمدن غرب در خانواده‌ها برمی‌انگیزند. در چنین حال و هوایی واقعه بزرگ برای بعضی از مطبوعات، ابتلائات و مشکلات مادی و فکری صدها جوان سرگشته نیست. فاجعه بزرگ از نظر ایشان اینست که خواننده‌ای بخاطر عدم پرداخت بدهی‌های خود بسوی زندان میرود سالمندان یک جامعه ممکن است به اقتضای سن و سال در برابر چنین اوضاع و احوالی واکنشی نشان ندهند و عاقبت را در صبر و سکوت محافظه کارانه بیدارند، ولی زنان و مردان جوانی که شوق و اشتیاق ایشان به تعرض وجود و شرکت در مباحث سیاسی و اجتماعی، و سودای سروهمسری و برابری با جوانان مغرب زمین هرگز در اعماق دل ایشان فرو نمی‌میرد در چنین شرایطی خود را بصورت یک اقلیت نامطلوب و تطبیق نیافته با محیط احساس میکنند و مرحله تازه‌ای از فاجعه آغاز میشود. بکسر این فاجعه اعراض آگاهانه بعضی از افراد از قبول نظامات و ارزشهای موجود است که لزوماً همیشه با تمدن غلنی توأم نیست و در بسیاری اوقات رنگ مقاومت منتهی، و دمسردی و دلسردی و برهیز از شرکت در فعالیتهای اجتماعی بخود میگیرد، و بکسر دیگر فاجعه بی‌بندوباری و ولنگاری و طغیان بر ضد سنت‌های شریف اخلاقی و معنوی یک جامعه و توسل به حدیث مطرب و می، و پناه جستن در دژ هوشربای مخدرات و مسکرات است که همچون مرضی واگیر و فراگیر خانواده‌ها را بدامن فساد سوق میدهد. زنانی که پشتوانه فرهنگی استواری ندارند عزم جزم میکنند که در شرایطی بی‌راهی پای خود را جای پای مردان بگذارند و به تقلید لعنتکان بی‌معنایی و اخلاقی تالیلی چانه‌ری در بسکری و بی‌عاری و هوسبارگی با مردان بدرقابت بر خیزند تا خیال خود به نظری از تساوی حقوق زن و مرد تحقق بخشیده باشند و درین راه جماعتی این چنین گرایش‌ها را - که در مردان نیز بشکلی دیگر خود نمائی میکند و بنیاد خانواده‌ها را زیر ضرباتی خرد کننده در هم می‌شکند - معمولاً با تمایلات آزادیخواهانه و تساوی طلبانه اشتباه میکنند، و آیت‌ها را آیت و علامتی بر ظهور تجرد و تمدن و رشد و گسترش اجتماع ناپایدار روح آزادمندی جامعه میدانند غافل از آنکه میان شوق و عشق راستین، و تمایل ناپایدار و بیمارگونه بی تفاوتیهاست و بقول مولانا:

حرص اندر محقق تو فخرست و جاه
حرص اندر غیر تو، تنگ و تباہ
شہوت و حرص جوان پیشی بود
و آن حیزان تنگ و بدکشی بود
در محنت، حرص سوی پس رود
آن یکی حرص از کمال مردی است
و آن دگر حرص، افتضاح و سردی است

حاضران ارجمند میدانند که چنان کیفیتی که بر شرم مردم قطع نظر از سایر مضار اجتماعی، کلیت و جامعیت و خلاصه قامت تمدن یک جامعه را ناساز و بی‌اندام و ناموزون میکند، یعنی از یک طرف افراد اجتماع در خود آرایی و ظاهر سازی و مشاطه‌گری و هر نوع حرکت تجدید مآبانه بر ضد ارزشهای اخلاقی و تقصیرات شریف خانوادگی ناهر جا که خاطر خواه آنهاست پیش می‌روند و نظام جامعه، در این مقوله با آنها بگونه انسانهای بالغ و رشیدی رفتار میکند که همچون پیشرفته‌ترین جوامع جهان برای استفاده از هر نوع آزادی قابلیت و صلاحیت دارند ولی از طرف دیگر در مقولات فکری و فرهنگی و در هر جا که امکان برخورد آراء و عقایدی در زمینه مباحث جدی و اجتماعی وجود دارد چنین مینماید که هنوز افراد جامعه به آن درجه از بیخستگی و بلوغ نرسیده‌اند تا بر چنان امکان و اختیاری دست یابند و ظاهراً هنوز بسیار سفر باید تا بخت خود خالی.

را بازمه ضعیف‌تر میکند و چون یکی به تشبیه افتاد دیگری به فراز میرود ،
 و بقول سعدی وهم‌چنین مسلسل ... به‌اشارت عرض کردم که این چگونگی‌ها
 مولود شرایط خاص و اوضاع و احوال خاصی است که از منظومه کلی ویژگی‌های
 یک اجتماع مجرد و مجزا نیست و آنچه بازگفتیم نه برای این بود که تعداً علت
 را با معلول اشتباه کنیم و باصطلاح عوام ، تمام کاسه کوزه‌ها را بر سر وسائل
 ارتباط جمعی بشکنیم . اما فعلاً بیان ریشه‌ها و علل اصلی ماجرا و شرح بستگی‌ها
 و پیوستگی‌های آنرا با سایر نهادهای اجتماعی نه در صلاحیت خود ، و نه در
 حوصله این بحث می‌بینم اینقدر هست که غوازیل همچنان سر بریزر افکنده
 است . بعلاوه :

تلقین و درس اهل نظر يك اشارت است

گفتم کنایتی و مکرر نمیکم

خواهید گفت که تو با نگرشی بدبینانه دردها را گفتم و درمان‌ها را ناگفته
 گذاشتی اما در ابتدای مقال عرض کردم که مرا با چاره‌سازیهای آکادمیک
 سروکاری نیست و آنچه معروف است افتاد برداشتهای ساده يك روزنامه نگار
 از واقعیات مربوط به نقش مطبوعات در ارتباط با خانواده بود . وانگهی گمان
 میکنم که در بیان بسیاری از دردها راه‌علاج و چاره آنها نیز خود بخود
 مستتر است همچنانکه وقتی میگویم بااطاله کلام باعث تصدیع حضار محترم
 شده‌ام راه‌علاجش ، ناگفته اینست که دامن سخن را خواهی‌نخواهی باید
 فرچینیم و دفتر کلام را فرو بندیم .
 برسولان پیام باشد و بس .

دریس این کیفیت ، واقعیت دردناک دیگری نهفته است که ویلبر شرام
 آنرا به‌بیشترین‌وجه در یکی از کتابهای خود بیان کرده و حضار محترم یقیناً
 با سخن او آشنا هستند . گوید هر جا که اعتماد جامعه به‌وسائل رسمی ارتباط
 جمعی کاستی گیرد و امکان مباحثه و مناظره اساسی بین طرفین تضعیف شود
 نوعی سیستم ارتباطی بین خود خانواده‌ها و افراد کوچه و خیابان پای‌میگیرد که
 میتوان آنرا ارتباط سینه به‌سینه و دهان به‌دهان ، یا ارتباط شفاهی نامید . در این
 سیستم ، مردم برای مطالبی که از طریق مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی
 پخش و نشر میشود قدر و اعتباری قائل نیستند و حتی رویداد های عادی و
 روزمره را از این طریق بگوش رغبت نمی‌شنوند بلکه همه مسائل و مباحث
 اجتماعی و مضامین خبری را در بین خود و در چهار دیواری خانه و خانواده‌شان
 توضیح و تفسیر میکنند و بنا برخواست‌ها و تمایلات شخصی و خصوصی خویش ،
 هر موضوع و مسئله‌ای را با تعبیراتی که چه‌بسا با حقیقت‌امر فرسنگها فاصله
 داشته باشد در می‌آمیزند و از همین‌جاست که نقطه بسیاری از حرف‌گیری‌ها
 و نمایی‌ها و تمایزها بشکل زرمزه‌هایی در خلوت یاران هم‌درد و در زاویه
 محافل خصوصی پخش و پراکنده میشود و مردم آرزوها و امیال خود را در قالب
 شایعات گوناگون بر سر زبانها میندازند نتیجه آنکه تشخیص صواب از
 ناصواب و صحیح از سقیم ناممکن میگردد ، جامعه به‌نوعی سوعاضمه فکری
 مبتلا میشود و همه‌چیز حتی مسائل موجود در روابط شخصی و خانوادگی
 را بدیده شك و تردید می‌نگرد و مردم دریس هر واقعیت متهودی حقیقتی مرموز
 و مستور تصور میکنند ، متقابلاً این وضع قدرت و منزلت سیستم رسمی ارتباطات

